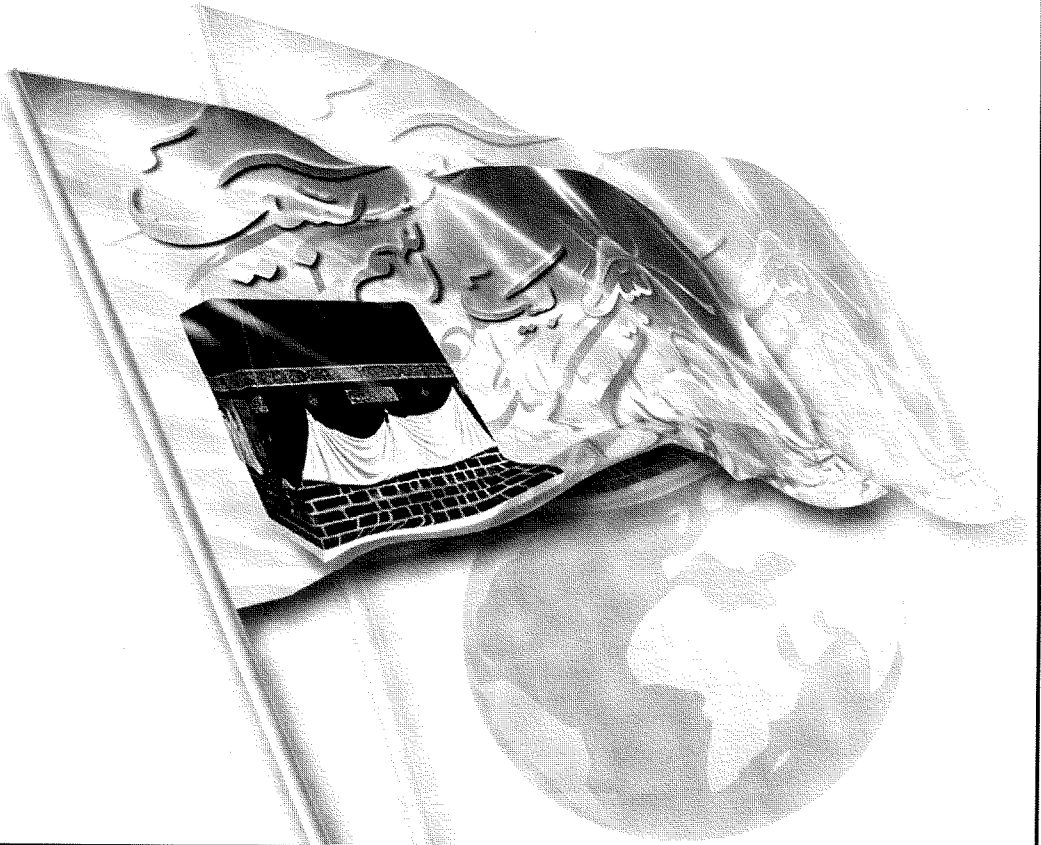
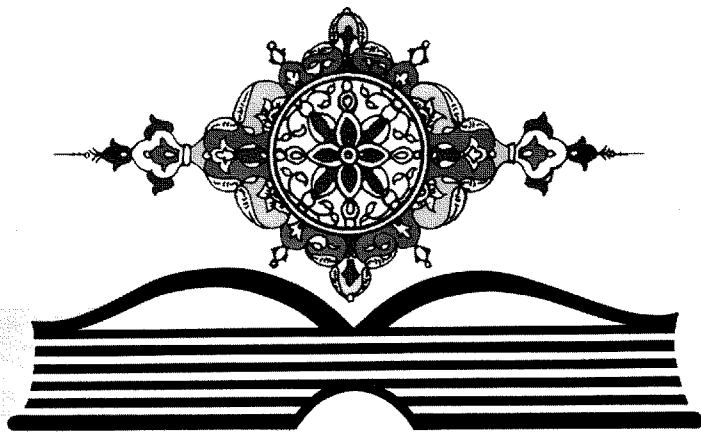


نقد و معرفی کتاب





پروسی کتاب ((مفاهیم یجب أن تصحح))

احمد مبهوتی

کتابی که در پیشدید شما است و در صدد معرفی هستیم، «مفاهیم یجب أن تصحح» نوشته آقای محمد بن علوی مالکی است.

نویسنده اهل عربستان است لیکن تحصیلات عالی خود را در دانشگاه الازهر مصر گذرانده و با اخذ مدرک دکتری، فارغ التحصیل گردیده، سپس جهت تحقیق در علوم اسلامی به کشورهای مختلف؛ چون سوریه، هند، پاکستان، یمن، اندونزی و مغرب سفر می‌کند و با حضور در پای درس اساتیدی چون حبیب عمر احمد بن سمیط، فاروق بن رحالی مراکشی، حسنین بن محمد مخلوف، محمد مکی بن محمد کتانی، محمد زکریا بن محمد یحیی کاندهلوی و علی بن عبد الرحمان حبشی بر دانسته‌هایش می‌افزاید.

سید محمد بن علوی در سال ۱۳۹۰ به عنوان استاد و مدرس رسمی در دانشکده شریعت تعیین شد. او مدتی رییس کمیسیون داوری مسابقات بین‌المللی قرآن کریم در شهر مکه بوده است.

نویسنده، در یک مبارزه علمی با وهابیان تندرو، به برداشت‌های نادرست آن‌ها از مفاهیم دینی، خط بطلان کشید و با براهین عقلی و نقلی مستند به منابع اهل تسنن، مفاهیم صحیح دینی را تبیین کرد.



او می‌گوید:

وهابیان مفاهیم دینی را در خدمت مقاصد فرقه‌ای خود بکار گرفته و با سلايق شخصی و تعصبی، مسلمانان را با اندک خطا تکفیر می‌کنند؛ به عبارت روشن‌تر، آنان دایهٔ مهربان‌تر از مادرند و از محمد ابن عبد الوهاب و ابن تیمیه و هابیی‌تر هستند و باید این نوع تفسیر مفاهیم دینی اصلاح شود و ابن تیمیه و محمد بن عبد الوهاب نیز مانند دیگر علما، اگر نظرشان مطابق با قرآن و سنت بود، قابل احترام است در غیر این صورت، قابل نقد می‌باشد. اگر آن‌ها اجتهاد داشتند، ما نیز نظر اجتهاد داریم و چنین نیست که ما نظر آن‌ها را کورکورانه بپذیریم و حتی نظر آن‌ها را بر قرآن و سنت نبوی ترجیح دهیم و یا قرآن و سنت را طبق نظریهٔ آن‌ها تفسیر کنیم.

آقای محمد بن علوی بیش از ۶۰ کتاب و جزوه تألیف کرده، که دو کتاب او، با نام‌های «الذخایر المحمدیه» و «مفاهیم يجب أن تصحح» در رد عقاید و هابیان تندرو به نگارش در آمده است. این کتاب‌ها مورد استقبال مسلمانان واقع شده و تنها به کتاب مفاهیم او، بیش از ۵۰ دانشمند مسلمان تقریظ نوشته‌اند، که در ابتدای کتاب آمده است.

و هابیان در واکنش به آن‌ها، کتب زیادی؛ مانند «کمال الأمة و حوار مع المالکی» و «ضد السید المالکی» و «جلاء البصائر» نوشتند که اوج این نوشته‌ها کتاب وزیر اوقاف عربستان شیخ صالح آل‌الشیخ به نام «هذه مفاهیمنا» است.

همچنین گروهی عالمان دین، کتاب‌هایی با عنوان‌های: المحکم المنیع و التحذیر من الاغترار و اعلام النبیل... در تأیید آن دو کتاب نوشته‌اند.

سپس مجمع علمای عربستان، در بیانیه‌ای از او خواست که در حضور ایشان، از نوشته‌های کفرآمیز و بدعت‌گذار! خود توبه کند و آن توبه‌نامه از تلویزیون پخش شود، لیکن آقای محمد بن علوی در پاسخ، آنان را به مناظرهٔ تلویزیونی دعوت کرد که بی پاسخ ماند.

تا این‌که در سال ۱۴۰۱ آقای محمد بن علوی از سوی مجمع علمای عربستان تفسیق و تکفیر شد و هرگونه فعالیت علمی و تبلیغی او ممنوع شد و کتب او از کتابخانه‌ها جمع آوری گردید و منزل و مسافرت‌های او تحت کنترل در آمد.

اما او در محاصره، به فعالیت‌هایش ادامه داد و کتاب حاضر بعد از منع چاپ در عربستان تا کنون بیش از ده بار در خارج از عربستان به چاپ رسیده است. سرانجام نویسنده در روز جمعه، هشتم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۵ دار فانی را وداع گفت و در قبرستان ابوطالب به خاک سپرده شد.

پرهیز از تکفیرهای سلیقه‌ای

بسیارند افرادی که مسلمانان را با اندک خطا تکفیر می‌کنند و شاید در کرهٔ خاکی، جز تعداد انگشت شمار، کسی نتواند از لبهٔ تیز شمشیر تکفیر آنان جان سالم به در برد. و این در حالی است که قرآن کریم، راه دعوت به حق را اینگونه بیان کرده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱
 «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نموده، با آنان به روشی که نیکو است، استدلال و مناظره کن.»

با توجه به این آیه، مسلمانی که نماز می‌خواند و از محرمات پرهیز می‌کند و در کارهای خیر و خدا پسندانه؛ مانند ساختن مسجد و تأسیس مراکز خیریه شرکت می‌کند، چگونه می‌توان او را به کفر متهم کرد!

علامه احمد حداد می‌نویسد: این مطلب میان عالمان مسلمان، اجماعی و فراگیر است که هیچ‌کس از اهل قبله را نمی‌توان کافر شمرد، مگر این که دارای عقیده‌ای باشد که منجر به انکار خدا شود یا دچار شرکی آشکار گردد، به گونه‌ای که قابل دفاع نباشد و بالأخره پیامبر یا یکی از ضروریات دین را منکر شود.

اسامه بن زید می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ، ما را به میان قبیلهٔ حُرَاقَه فرستاد، وقتی صبح شد، همهٔ افراد قبیله را کشتیم. من با یکی از انصار، مردی را زنده به اسارت گرفتیم. او کلمهٔ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را گفت و مرد. انصاری با شنیدن آن، دست نگه‌داشت، لیکن من با نیزه از پایش در آوردم. وقتی خدمت رسول الله ﷺ رسیدیم و حضرت از داستان آگاهی یافتند، با ناراحتی پرسیدند:

اسامه! بعد از گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» او را کشتی؟

گفتم: به خاطر فرار از مرگ، کلمه شهادت را به دروغ بر زبان جاری ساخت! پیامبر فرمودند: اسامه! تو دل او را شکافتی و دیدی که او در دلش راستگو یا دروغگو است؟ از علی بن ابی طالب سؤال شد: آیا مخالفان شما کافرند؟ فرمود: نه، آن‌ها از کفر دست برداشته‌اند. پرسیده شد: آن‌ها منافق‌اند؟ فرمود: نه، چون منافقان جز اندکی خدا را یاد نمی‌کنند اما ایشان بسیار یاد خدا می‌کنند. پرسیدند: پس آن‌ها کیستند؟ فرمود: جماعتی که دچار فتنه شده‌اند. چشم بصیرتشان کور و گوش‌هایشان از شنیدن حق کر شده است.

ویژگی‌های مشترک میان خالق و مخلوق با تنزیه منافات ندارد

برخی می‌پندارند میان خالق و مخلوق، هیچ صفت مشترکی وجود ندارد؛ هر صفتی که خداوند دارد، اگر با آن، مخلوق را توصیف کنیم مثل شفاعت، به دام شرک خواهیم افتاد. بنا بر این، گمان می‌کنند که توصیف پیامبر خدا، به این صفات، موجب می‌شود که او را به مقام الوهیت ارتقا دهیم در حالی که این جهل محض است؛ زیرا خداوند در انجام کارها مستقل است، ولی مخلوق در انجام کارها غیر مستقل و مقید به اذن الهی می‌باشد. شواهد قرآنی:

اموری مانند شفاعت، علم غیب و هدایت، از اوصاف خاص خداوندی است، ولی در حدیث آمده است:

«أنا أوّل شافعٍ مشفعٍ»؛^۲ «من نخستین شفاعت کننده هستم که پذیرفته خواهد بود.» یا بر اساس آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا»؛^۳ «دانای به غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که آنان را برگزیده است.» پس خداوند مقدری از علم غیب را به پیامبرش تعلیم داده است.

یا فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛^۴ «و تو مسلماً به راه راست هدایت می‌کنی.» پس پیامبر دارای مقام شفاعت، علم غیب و هدایت است و این‌ها مقید به اذن الهی می‌باشند.

مرحله تعظیم

برخی تعظیم کردن؛ مانند بوسیدن دست، به پا خاستن برای احترام، تعظیم به پیامبر در حال زیارت و با خضوع ایستادن را عبادت می‌شمارند و در نتیجه، تعظیم را پرستش غیر خدا می‌پندارند، در حالی که این عین جهل است؛ چون حضرت آدم علیه السلام نخستین انسان صالح است و خداوند به فرشته‌ها دستور می‌دهد از برای تعظیم آدم، به او سجده کنند. آن‌ها همگی، جز ابلیس، سجده کردند.

مشرکین، در جریان صلح حدیبیه، عروه بن مسعود را نزد پیامبر فرستادند، وقتی عروه برگشت به قریش گفت:

من پادشاه کسرا و قیصر و نجاشی را دیده‌ام، ولی پادشاهی را در میان ملت خود مانند محمد در میان اصحابش ندیدم. اصحاب محمد به او بسیار احترام می‌کنند. وقتی وضو می‌گیرد برای تبرک، در گرفتن آب وضویش ازدحام می‌کنند و... در اینجا دو نکته، مهم است:

۱. باید احترام پیامبر رعایت شود و علو مقامش از دیگران حفظ گردد.
۲. ربوبیت مخصوص خداست و او در ذات، صفات و افعال، از همه مخلوقات برتر و ممتاز است.

واسطه شرک آمیز

برخی معنای واسطه را نمی‌فهمند و می‌گویند: هرکس به واسطه‌ای متوسل شود او مشرک است و مصداق این آیه شریفه به حساب می‌آید: «...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ...»^۵ «این‌ها را نمی‌پرستیم، مگر به خاطر این‌که، ما را به خداوند نزدیک کنند.»

این استدلال درست نیست؛ چون آیه شریفه با صراحت می‌گوید:
بت پرستی محکوم است و ادعای مشرکان بر این‌که بت‌ها دارای مقام ربوبیت‌اند و عبادت بت‌ها موجب تقرب به خداوند می‌شود، نادرست است. کفر و شرک آن‌ها به این دلیل بود که بت‌ها را می‌پرستیدند و به ربوبیت بت‌ها قائل بودند.

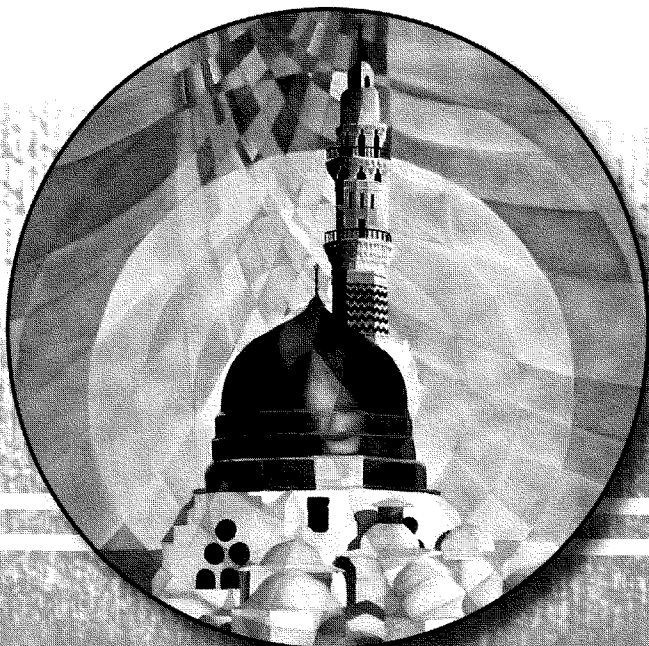
البته مشرکین در این ادعا نیز راستگو نبودند؛ چون خداوند مسلمانان را از دشنام دادن به بت‌ها نهی می‌کند^۶ تا آن‌ها خدا را دشنام ندهند.

اگر مشرکین در بت پرستی راستگو بودند، نباید جرأت می‌کردند به خاطر عمل بد مسلمانان، خدا را مورد سب قرار دهند؛ چون طبق اعترافشان، مقام خداوند از بت‌ها بالاتر است. آنان با این رفتار خود نشان دادند که خداوند در دل آنها از بت‌ها هم کم ارزش‌تر است. جای بسی دقت است!

وقتی خداوند به مسلمانان دستور داد که در نماز و عبادات خود، رو به کعبه بایستند یا حجرالأسود را استلام و یا بیوسند، این اقتدا به رسول گرامی و پرستش خدا است.

پیامبر ﷺ، بزرگترین واسطه

در روز محشر، ارزش واسطه بزرگ، حامل پرچم توحید و مقام محمود و حوض کوثر، آشکار می‌شود. شفاعتش رد خور ندارد و ضمانتش نزد خدا مقبول است؛ چون خداوند وعده داده است که هرگز در میان امت، او را سرافکننده و محزون نکند. وقتی همه خلائق به او رو آورند و از او شفاعت بخواهند، سر خود را بالا می‌گیرد و دعا می‌کند و طبق حدیث قدسی با احسان و کرامت الهی مواجه می‌شود: «ای محمد، سر بالا بگیر، شفاعت کن تا بپذیرم و بخواه تا بدهم.»



شعار دروغ

در عالم، مدعیان طرفدار حقیقت فراوانند، ولی حقیقت ادعای آن‌ها را تصدیق نمی‌کند، به قول شاعر:

و کَلَّ یَدْعٰی وَصَلًّا بَلِیْلِی و لیلی لا تقر لهم بذاکا
 «همه ادعا می‌کنند که با لیلی وصلت کرده‌اند ولی لیلی حرف آن‌ها را تصدیق نمی‌کند.»

این‌ها چهرهٔ دین را خراب کرده، آبروی اسلام را برده‌اند. سخن پیامبر خدا شرح حال آن‌ها است که فرمود: «کسی که نخورده سیر شود مانند کسی است که لباس ناپیدا بپوشد». برخی درس نخوانده ملأ شده و مفاهیم اسلامی را تغییر داده و نظر علمای سلف را انکار می‌کنند و در میدان عمل نرم‌خویی را به درشتی و موعظه را به زورگویی و رأفت و مهربانی را به بی‌ادبی تبدیل می‌کنند.

توسل چیست؟

وسیله قرار دادن اعمال صالح به درگاه خداوند، میان همهٔ علما اتفاقی است؛ روشن است کسی که روزه می‌گیرد یا نماز و قرآن می‌خواند و یا صدقه می‌دهد، او به روزه و نماز و قرائت قرآن و صدقه متوسل شده و به قبولی آن‌ها امیدوار است.

بهترین دلیل بر مدعا، داستان آن سه نفری است که غار به رویشان مسدود شد؛ یکی به نیکی خود به والدین متوسل شد، دیگری به دوری از گناه و سوئی به حفظ مال و ادای امانت مردم؛ خداوند گره آن‌ها را گشود و مشکلشان را بر طرف کرد.

اما توسل به اشخاص؛ مثلاً کسی بگوید:

«خدایا! پیامبرت محمد ﷺ را وسیلهٔ درگاهت قرار می‌دهم.»

این نوع از توسل، نزد برخی ممنوع و حرام است.

به نظر ما، این یک اختلاف صوری است؛ چون توسل به شخص، در واقع توسل به عمل او است و آن در نظریهٔ همه جایز است. پس شبههٔ کسانی که مسلمانان را متهم به شرک و گمراهی می‌کنند، برطرف می‌شود.

ادله توسل

خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»^۷ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید...» هر چیزی که خداوند آن را سبب تقرب به درگاهش قرار داده و سبب بر آورده شدن حوائج می‌شود، آن وسیله است و معیار وسیله بودن، این است که او ارزش و احترامی نزد خداوند داشته باشد.

واژه «وسيله» در آیه، به صورت عموم به کار رفته است که شامل اعمال و اشخاص به صورت مطلق می‌شود؛ اعم از این‌که زنده و یا مرده باشند. در نتیجه توسل به پیامبر در همه حالات جایز است؛ مثل توسل به پیامبر قبل از خلقتش^۸ یا توسل به پیامبر در حال حیات^۹ یا توسل به پیامبر در عرصات محشر. احادیث صحیحی بر این مدعا نقل شده است.

توسل به آثار پیامبر

مسلم است اصحاب به آثار پیامبر تبرک می‌جستند، حال آیا این درست است که کسی معتقد شود: توسل به اثری که شرافت را از صاحبش محمد ﷺ گرفته درست است؟ سپس بگویند: توسل به خود پیامبر درست نیست؟!

برخی از نصوص و روایات در باره تبرک

نمونه در این مورد زیاد است؛ مثلاً عمر بن خطاب آرزو داشت در کنار پیامبر خدا دفن شود. یا امّ سلیم دهانه مشک را، که پیامبر خدا از آن آب خورده بود، می‌برد و نگه می‌دارد. یا اصحاب برای گرفتن یک تار مو از موهای آن حضرت، از همدیگر سبقت می‌گرفتند. یا اسما، دختر ابوبکر، لباس پیامبر را نگه می‌دارد و می‌گوید: لباس پیامبر را می‌شویم و آب آن را جهت شفا به مریض‌ها می‌دهیم.

یا این‌که خلفا از انگشتر پیامبر خدا ﷺ محافظت می‌کردند، که سرانجام به چاه اریس افتاد و گم شد.

چرا آن‌ها سعی داشتند آثار پیامبر را حفظ کنند؟ مقصودشان چه بود؟ چرا وقتی گرفتار بلا و مرض شدند و خواستند دعا کنند یا متوجه خدا شوند، به آثار نبوی اهمیت می‌دادند؟!

خداوند می‌فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...»^{۱۰}

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که، «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند.

ابن جریر می‌گوید: تابوت میثاق در جنگ‌ها همراهشان بود و به برکت آن پیروز می‌شدند.^{۱۱}

توسل پیامبر به حق خود و به حق پیامبران

وقتی مادر علی بن ابی طالب از دنیا رفت، پیامبر بعد از کندن قبر در آن خوابید و گفت: «خدایی که زنده می‌کند و می‌میراند و خود زنده است و هرگز نمی‌میرد، مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش و حجت او را برایش تلقین کن، جای او را وسیع گردان، به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از من بودند. ای مهربان‌ترین مهربانان.»

داستان عتبی در باره توسل

عتبی می‌گوید: نزد قبر پیامبر نشسته بودم، اعرابی آمد و رو به قبر کرده، گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! ای پیامبر، شنیدی که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَّحِيماً»^{۱۲} و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم به آنها استغفار می‌کرد. خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. من هم به حضور تو آمده‌ام. از گناهانم استغفار می‌کنم و تو را به درگاه الهی، جهت بخشش گناهانم، شفیع قرار می‌دهم. سپس این شعر را سرود:

فطاب من طيهرن القاع و الأكم
فيه العفاف و فيه الجود و الكرم

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه
نفسى الفداء، لقبر أنت ساكنه

«ای بهترین انسان که در مکان با عظمت و خوب دفن شدی از بوی تو، همه دشت‌ها و کوه‌ها خوشبو شدند.

جانم فدای قبری باشد که تو در آن سکنی گزیدی و عفاف و پاکدامنی، بذل و بخشش در آنجاست.»

اعرابی سپس به پا خاست و رفت .

عتبی می‌افزاید: من آن شب، پیامبر خدا را در خواب دیدم. به من فرمود: «ای عتبی، دنبال اعرابی برو و مژده‌اش بده که خداوند او را بخشید.»^{۱۳}

بزرگان اهل تسنن چون حاکم، بیهقی، جلال‌الدین سیوطی، ابن جوزی، ملا علی قاری، شوکانی، نووی، ابن کثیر و قرطبی به توسل قائل هستند.

خصال و ویژگی‌های پیامبر

بعضی گمان می‌کنند که پیامبران در همه حالات و اوصاف، با دیگران مساوی‌اند، ولی این گمان بی‌اساس است و ادله فراوانی از قرآن و سنت آن را رد می‌کند. پیامبران، در حقیقت انسانیت با دیگران یکسان‌اند؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...»؛^{۱۴} «بگو من فقط بشری هستم مانند شما.»

لیکن در بسیاری از صفات و حالات با مردم فرق می‌کنند و به‌خاطر ویژگی‌هایی، برای نبوت از میان همه برگزیده شدند؟

برخی از صفات خاص و برجسته پیامبر اسلام در کتب روایی:

۱. پیامبر، پشت سر خود را مثل روبه‌رویش می‌دید.^{۱۵}
۲. علم و بصیرت داشت. آن حضرت می‌فرماید: «من چیزهایی را می‌بینم که شما نمی‌بینید و چیزهایی را می‌شنوم که شما نمی‌شنوید.»^{۱۶}
۳. خمیازه نمی‌کشید. ابن ابی شیبہ نقل می‌کند: پیامبر هرگز خمیازه نکشید.^{۱۷}
۴. عرقش خوشبوترین عرق‌ها بود. انس می‌گوید: پیامبر به منزل ما وارد شد و خواب قیلوله‌ای کرد. در خواب، عرقش جاری شد. مادرم ظرفی برداشت و به جمع کردن عرق آن حضرت پرداخت. پیامبر بیدار شد خطاب به مادرم فرمود: «چه می‌کنی؟»
گفت: عرق شما را در شیشه می‌ریزیم، چون آن خوشبوترین عطر است.^{۱۸}

۵. قد متوسط داشت. عایشه گوید: قد پیامبر نه بلند بود و نه کوتاه، بلکه قامتی میانه داشت.

۶. سایه‌اش بر زمین نمی افتاد، ابن سبع گوید: سایه پیامبر بر زمین نمی افتاد؛ چون فرمود: خدایا! مرا نورانی کن.^{۱۹}

۷. تنها چشمانش می خوابید. روایت است از بخاری و مسلم که آن حضرت فرمود: «چشمانم می خوابند ولی قلبم نمی خوابد».^{۲۰}

۸. هیچگاه محتلم نشد. طبرانی در اسناد مختلف روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هیچ پیامبری محتلم نشد، چون احتلام کاری شیطانی است».^{۲۱}

در باره اوصاف و ویژگی‌های پیامبر روایات سه دسته‌اند:

۱. دارای سند و صحیح

۲. دارای سند غیر صحیح

۳. اسنادش جای بحث و مناقشه دارد

پس سخن در صواب و خطا و صحت و بطلان است، نه در کفر و ایمان. اگر ما، آن‌ها را آوردیم به جهت اثبات صحت و بطلان نبود، بلکه به این جهت بود که علما در نقل اوصاف پیامبر مسامحه کرده و تحقیق و بررسی و نقد را متأسفانه، کنار گذاشته‌اند و این‌ها شاهد بر مدعای ماست.

معنای تبرک

برخی معنای دقیق و حقیقی تبرک به پیامبر و آثار و اهل بیت پیامبر و علما و اولیای الهی را نفهمیده و دچار اشتباه شده‌اند و نتیجه این شده است که اگر کسی تبرک بجوید، او را متهم به شرک، کفر و گمراهی می‌کنند؛ مانند عوام الناس که هر کار جدیدی پیش بیاید و از درک آن عاجز باشند، آن را انحراف قلمداد می‌کنند.

معنای حقیقی تبرک چیزی جز توسل به خداوند متعال، به واسطه آن متبرک نیست و آن از سه حال خارج نیست، متبرک یا «اثر» است یا «مکان» و یا «شخص».

اگر کسی به اشخاص تبرک جوید، برای این است که آن‌ها را اهل فضل و به درگاه ربوبی مقرب می‌داند.

اما تبرّک به آثار اشخاص، به خاطر این است که آن آثار منسوب به اشخاص اند و شرافت و عظمت آن‌ها به خاطر خودشان نیست بلکه به خاطر این که آن‌ها منتسب به اشخاص صالح‌اند. و اما تبرّک به مکان‌ها، به این جهت نیست که آن‌ها دارای فضل و ارزش هستند بلکه به خاطر این است که انسانهای صالح، اعمال نیکی مانند نماز، روزه و دیگر عبادات را در آن مکانها انجام داده‌اند و برای همین، رحمت الهی و فرشته‌ها در آنجاها نازل می‌شوند.

انسان در اماکن متبرکه، محل وقوع کارهای نیک، متوجّه خدای سبحان شده و دعا و استغفار می‌کند و حوادث بزرگ و کارهای واقع شده را یاد می‌کند و با یاد آن‌ها، ارزش‌های درون انسان، احیا می‌شود تا خود را شبیه اهل خیر و رستگاران نماید.

اکنون نمونه‌هایی از تبرک را می‌آوریم:

۱. مالک بن حمزه از ابواسید روایت می‌کند: او چاهی در مدینه داشت که اسمش چاه بضاعت بود. پیامبر آب دهانش را در آن ریخته بود و ابواسید از آن چاه، آب می‌خورد و به آن تبرّک می‌جست.

۲. عروه تعامل مسلمانان با پیامبر خدا ﷺ را چنین گزارش می‌کند:

به‌خدا قسم، وقتی پیامبر وضو می‌گرفت برای گرفتن آب وضویش از همدیگر سبقت می‌گرفتند.^{۲۲}

سفارش پیامبر به حفظ آب وضو

طلق بن علی گوید: همراه با هیأتی به دیدار پیامبر رفتیم و با او بیعت کرده، همراه او نماز خواندیم و به عرض آن حضرت رساندیم که در سرزمین ما معبدی مربوط به یهودیان است مقداری آب وضو (برای تبرّک) می‌خواهیم.

حضرت آبی خواست و وضو ساخت و مضمضه کرد، سپس آب آن را در ظرفی کوچک ریخت و فرمود:

«بروید، وقتی به سرزمینتان رسیدید، معبد را خراب کنید و مقداری از این آب، جای آن

پاشید، سپس آن را مسجد کنید.»

گفتیم: سرزمین ما دور است و هوا هم بسیار گرم، آب خشک می‌شود. فرمود: «آب

بریزید خوشبو می‌شود.»

نسائی می‌گوید: این حدیث از مهمترین احادیثی است که بر جواز تبرک به پیامبر و به آثار او دلالت می‌کند.^{۲۳}

تبرک به موی پیامبر، بعد از رحلتش

عثمان بن عبدالله گوید: روزی خانواده‌ام مرا با ظرفی به حضور امّ سلمه فرستادند، امّ سلمه ظرفی نقره‌ای آورد که در آن یکدسته موی پیامبر بود و وقتی به کسی چشم زخم می‌خورد یا آسیبی به او می‌رسید، آن موهای حنایی را برای او می‌فرستاد؛ من به آن ظرف نظر کردم موهای سرخ رنگی را دیدم.^{۲۴}

تقسیم موی پیامبر

مسلم از انس روایت می‌کند که: پیامبر به منا آمد تا به جمره عقبه رسید. آن را رمی کرد سپس به منزل خود آمد و شتر قربانی کرد و به آرایشگر گفت: «بیا سرم را بتراش» بعد از اصلاح، موها را به مردم داد.^{۲۵}

تبرک به بدن پیامبر

۱. عبد الرحمان بن ابی لیلی، از پدرش نقل می‌کند: سید بن حضیر یک مرد نیک و خوش خنده و با نمک بود، گاهی نزد پیامبر صحبت می‌کرد و مردم را می‌خنداند. روزی پیامبر به شکمش زد. او گفت: دردم آمد. فرمود: «قصاص کن» گفت: ای پیامبر خدا! شما پیراهن بر تن داری ولی من پیراهن نداشتم. پیامبر پیراهن را بالا زد، ناگهان او پیامبر را در آغوش کشید و شروع به بوسیدن پهلوی پیامبر کرد و گفت:

پدر و مادرم به فدایت. ای پیامبر خدا، همین را می‌خواستم^{۲۶} و مشابه همین داستان در باره سواد بن غزیه و سواده بن عمرو نقل شده است.^{۲۷}

۲. پیامبر می‌فرمود: زاهر، روستای ما و ما شهر او هستیم پیامبر او را بسیار دوست داشت، روزی به بازار رفت و دید زاهر ایستاده است. از پشت سرش آمد و او را در آغوش گرفت. زاهر گفت: رهایم کن.

پیامبر هم می‌گفت: «چه کسی برده می‌خرد؟»
 زاهر گفت: ای فرستاده خدا بازار من ارزان و کساد است.
 پیامبر فرمود: «تو پیش خدا گران و ارزشمندی.»^{۲۸}

تبرک به محلّ دهان پیامبر

احمد بن حنبل و دیگران از انس نقل کرده‌اند: پیامبر بر منزل امّ سلیم وارد شد و در منزل مشکی آویزان بود پیامبر از دهان مشک آب خورد سپس خوابید.
 انس می‌گوید: امّ سلیم دهان مشک را برید و آن الان نزد ماست؛ یعنی امّ سلیم دهان مشکی را که پیامبر از آن آب خورده بود، برید و جهت تبرک به اثر پیامبر در خانه خود نگه داشت.

دستی که پیامبر را لمس کرده، می‌بوسند

یحیی بن حارث می‌گوید: با واثله بن اسقع ملاقات داشتم، به وی گفتم:
 با این دست با پیامبر خدا ﷺ بیعت کردی؟
 گفت: بلی، گفتم: دست را بده تا ببوسم؛ دستش را داد و بوسیدم.^{۲۹}

تبرک به عبا پیامبر ﷺ

روزی اسما، دختر ابوبکر عبا کهنه و پاره‌ای را بیرون آورد که وصله حریر داشت و شکاف‌هایش با حریر دوخته شده بود.
 گفت: این عبا پیامبر گرامی است. نزد عایشه بود، پیش از آن که بمیرد از او گرفتم. پیامبر این عبا را می‌پوشید و ما اکنون آن را می‌شوئیم و جهت شفای مریض‌ها، به آن تبرک می‌جوئیم.^{۳۰}

تبرک به ظرف و مکان پیامبر ﷺ

ابو برده می‌گوید: به مدینه آمدم و عبدالله بن سلام مرا دید و گفت:
 به منزل ما برویم تا در ظرفی به تو آب دهم که پیامبر از آن نوشیده است و در جایی نماز بخوانی که پیامبر نماز خوانده است. همراه او رفتم و به من طعام داد و در محراب

او نماز گزاردم.

تبرک به منبر پیامبر ﷺ

ابن قسیط و عتبی می‌گویند: وقتی مسجد خلوت می‌شد، اصحاب جای دست پیامبر در روی منبر را استلام می‌کردند، سپس رو به قبله ایستاده، دعا می‌خواندند. ابن تیمیه نیز دست کشیدن بر منبر و دسته منبر پیامبر خدا را جایز دانسته است.^{۳۱}

تبرک به قبر شریف پیامبر ﷺ

عمر بن خطاب، پیش از رحلتش، از عایشه اجازه گرفت که به خاطر تبرک و توسل به قبر پیامبر، در کنار آن حضرت دفن شود.^{۳۲} عبدالله بن احمد، از پدرش (احمد بن حنبل) در باره لمس و بوسیدن قبر پیامبر پرسید. گفت: اشکالی ندارد.

تبرک به آثار صالحان و پیامبران

نافع می‌گوید: عبدالله بن عمر به ما گفت: اصحاب با پیامبر خدا، در سرزمین ثمود فرود آمدند، از چاه‌های آنجا آب برداشتند و خمیر کردند. پیامبر خدا دستور داد هر چه آب برداشته‌اند بریزند و خمیرها را هم به شترها دهند و فرمان داد از چاهی که ناقة حضرت صالح آب می‌خورد آب بردارید.^{۳۳} نووی می‌افزاید: یکی از فواید این حدیث، تبرک به آثار صالحان است.^{۳۴}

تبرک به تابوت

این تابوت، همان صندوقی است که حاوی آثار و یادگارهای خاندان موسی و هارون نزد بنی اسرائیل بود و آن‌ها به خاطر آثار به آن توسل جسته، از خدا پیروزی می‌خواستند. این همان تبرکی است که ما می‌خواهیم.

خداوند محتویات تابوت را به این عبارت بیان می‌کند: «بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ...» یادگار آل موسی و آل هارون، عصای موسی و مقداری از لباس موسی و هارون

بود و نیز کشف‌های موسی و مقداری از الواح تورات و یک تشست بود.

زندگی برزخی

۱. پیامبران در برزخ می‌فهمند و می‌شنوند:

از برخی آیات و احادیث برداشت می‌شود که زندگی برزخی، یک زندگی حقیقی است، نه زندگی وهمی یا خیالی.

پیامبر فرمان داد بیست و چهار نفر از کشته‌های سپاه قریش را در یکی از چاه‌های بدر بیندازند. آن حضرت آنان را با ذکر نام صدا کرد؛ ای ابوجهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبه بن ربیع! ای شیبه! ای فلان! ای فلان! حقیقت آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده، یافتید؟ من به حقیقت، به وعده پروردگارم (که نصرت و یاری است) رسیدم.

عمر گفت: ای پیامبر خدا، با جسدهایی که روح ندارند حرف می‌زنی؟ فرمود: «قسم به کسی که جانم در اختیار اوست، شما از آنها شنواتر نیستید. آنها فقط نمی‌توانند جواب دهند.»^{۳۵}

۲. ابوهریره گوید، پیامبر فرمود: «وقتی تشیع کنندگان از سر قبر بر می‌گردند، مرده صدای آنها را می‌شنود».

۳. احادیث متواتر وجود دارد در باره سؤال قبر و در آنها تصریح شده است که دو فرشته سؤال می‌کنند و پاسخ مرده طبق حال خود خواهد بود.

۴. پیامبر به اهل قبور خطاب می‌کرد: سلام بر شما ای گروه مؤمنان.

ابن قیم می‌گوید:

این خطاب نسبت به کسی است که می‌شنود و می‌فهمد و گرنه خطاب معدوم و جماد نیز باید درست باشد. علمای سلف همگی اتفاق نظر دارند که خطاب برای عاقل و شنوا درست است.

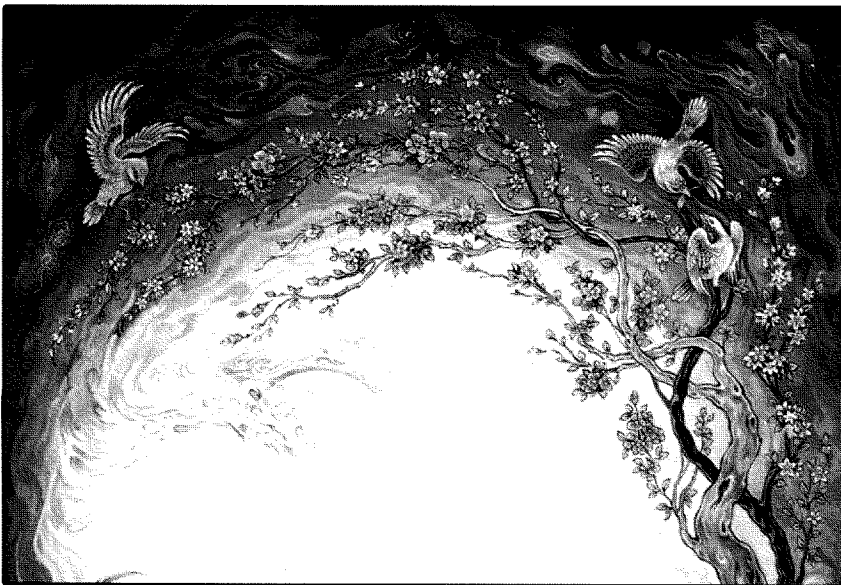
این عقیده و نظر علمای صالح از اهل سنت و جماعت است ولی نمی‌دانم چطور کسانی که مدعی تبعیت از راه و روش علمای سلف هستند، از این حقیقت غفلت کرده‌اند.

ابن تیمیه در پاسخ به این پرسش که آیا مرده‌ها زائران خود را می‌شناسند یا سخن آن‌ها را می‌فهمند؟ گفت: آری، در حدیث ابن عباس آمده است که پیامبر فرمود:
 «هر کس به قبر برادرش، که در دنیا او را می‌شناخت برود و سلام کند، او هم شناخته و جواب سلام را می‌دهد.»^{۳۶}

پیامبران در عالم برزخ

برخی از خصوصیات پیامبران منحصر به آنان است؛ پیامبران در برزخ از یک زندگی کامل بهرمنند هستند.

آنان از هر جهت؛ مانند حیات، روزی، معرفت، شنیدن و درک و فهم و احساس، از دیگران کامل‌ترند و دلیل این سخن، کلام خدای سبحان درباره شهدا است که فرمود:
 «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ»^{۳۷}
 «ای پیامبر، هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»



وقتی معنای حیات، بقای روح باشد، پس روح بعد از مرگ حیات دارد؛ یعنی از بین نمی‌رود و شهید از این جهت امتیازی ندارد تا مستحق ذکر شود؛ چون ارواح همه بنی آدم باقی و فنا ناپذیرند؛ به‌ویژه این‌که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾.^{۳۸}

به آنان‌که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده نگوئید، بلکه آنان زنده‌اند ولی شما درک نمی‌کنید.

معلوم می‌شود که برای شهدا، نسبت بر دیگران، امتیازی اضافی است که قابل ذکر شده‌اند. بر اساس نصوص قرآنی و روایی، کمال زندگی برزخی برای شهدا است و شهدا آنجا روزی می‌خورند و بر نهرهای بهشت وارد می‌شوند و از میوه‌های بهشت متنعم هستند. احساس شهدا نسبت به این غذا و نوشیدنی و نعمت‌ها، احساسی کامل و با فهم و ادراک تام است و دارای لذت عالی و بهرمندی حقیقی است؛ لذا می‌گویند:

«ای کاش برادرانمان می‌دانستند خداوند با ما چگونه رفتار کرد».^{۳۹}

وقتی این مطلب در حق شهدا ثابت شد، در حق پیامبر نیز به طریق اولی ثابت خواهد شد؛ چون پیامبر علاوه بر جهاد و بذل جان در راه خدا، هدایت و دعوت مردم به خیر و صلاح را نیز بر عهده دارد. آنجا که فرمود:

«هر کس سنت حسنه‌ای بگذارد، اجر آن سنت و اجر همه کسانی که به آن سنت تا قیامت عمل می‌کنند، برای او نیز خواهد بود».^{۴۰}

۲. بدن پیامبران نمی‌پوسد:

به روایت اوس بن اوس، پیامبر فرمود:

«بهترین روزها، روز جمعه است؛ چون در آن روز حضرت آدم آفریده شد و در آن روز قبض روح گردید و در روز جمعه، صور اسرافیل خواهد دمید و در آن روز همه بیهوش خواهند شد. پس در روز جمعه بیشتر بر من درود بفرستید چون درود شما بر من عرضه می‌شود».

گفتند: چگونه درود ما بر شما عرضه می‌شود؟ در حالی که بدن شما پوسیده است؟!

فرمود: «خداوند بر زمین حرام کرده است که بدن پیامبران را از بین ببرد».^{۴۱}

۳. رابطه پیامبر با امت در عالم برزخ:

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند در زمین فرشته‌هایی دارد که سلام اَمتَم را به من می‌رسانند».

یا فرمود: «حیات من برای شما بهتر است، چون شما حرف می‌زنید و جواب می‌شنوید و مرگ من برای شما بهتر است؛ چون اعمال شما بر من عرضه می‌شود. هر چه عمل خوب بینم خدا را شکر می‌کنم و هر چه عمل بد را مشاهده کنم، از خدا برای شما طلب آمرزش و بخشش می‌کنم».

هیثمی به نقل از بزار^{۴۲} و سیوطی و قسطلانی و مناوی و زرقانی و خفاجی این حدیث را صحیح دانسته‌اند.^{۴۳}

سفر زیارتی

پیامبر خدا فرمودند: «مسافرت جز به این سه مسجد، مسجد الحرام و این مسجد من و مسجد الاقصی جایز نیست».

برخی از فهم این حدیث نبوی عاجز مانده و به غلط، استدلال می‌کنند که سفر برای زیارت قبر پیامبر حرام است.

شرح حدیث نبوی

منشأ اختلاف، در مستثنی منه است که حذف گردیده و در آن چند احتمال وجود دارد: احتمال نخست: مستثنی منه را لفظ عام؛ مانند «مکان» بگیریم و همه بر این باورند که این باطل است و کسی چنین ادعایی نکرده است.

احتمال دوم: مستثنی منه را لفظ «قبر» بگیریم، به این صورت: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ»؛ «مسافرت جز به سه مسجد، به هیچ قبری جایز نیست».

از ظاهر این تقدیر پیدا است که چقدر نامنظم است و کسی که کمترین آگاهی از قواعد عربی داشته باشد، آن را نمی‌پسندد، چه رسد به این که آن را به کسی نسبت دهیم که فصیح‌ترین شخص در تلفظ حرف ضاد است.

احتمال سوم:

مستثنی منه را لفظ «مسجد» به حساب آوریم، به این صورت: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى

ثَلَاثَةٌ مَسَاجِدَ؛ «مسافرت جز به سه مسجد، به هیچ مسجدی جایز نیست.»
با این فرض، کلام درست و طبق اسلوب فصاحت لغوی است و آن لغزش واضح در دو احتمال قبلی دیگر وجود ندارد.

و احتمالات یاد شده، زمانی است که روایت مانند و نظیر نداشته باشد، در حالی که در چند حدیث به مستثنی منه تصریح شده است مثل:

۱. احمد بن حنبل، به سند شهر بن خوشب، پیامبر فرمود: ^{۴۴}

«لَا يَتَّبِعِي لِلْمُصَلِّي أَنْ يَشُدَّ رِحَالَهُ إِلَى مَسْجِدٍ تَبْتَعِي فِيهِ لِلصَّلَاةِ غَيْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَمَسْجِدِي.»

«مسافرت برای نماز، جز به سه مسجد؛ مسجد الحرام، مسجد الاقصی و مسجد من، به هیچ مسجدی جایز نیست.»

۲. به روایت عایشه، پیامبر فرمود: «من آخرین پیامبر هستم و مسجد من، آخرین مسجد پیامبران است. بهترین مسجد برای زیارت و مسافرت، مسجد الحرام و مسجد من است. نماز در این مسجد، بهتر از هزار نماز در مساجد دیگر است، بجز مسجد الحرام.» ^{۴۵}
پس سخن پیامبر در اینجا، در باره مساجد است تا برای امت بیان کند که همه مساجدها، به جز این سه مسجد، در فضیلت، با هم برابرند و تحمل رنج سفر برای نماز در آنها بی فایده است. اما این سه مسجد فضیلت بیشتری دارند.

این حدیث ربطی به قبور ندارد و داخل کردن قبور در آن، نوعی افترا به پیامبر است و گذشته از اینها، بسیاری از علما، در کتابهای مناسک می گویند:

زیارت قبر پیامبر از مستحبات است و احادیث زیادی این استحباب را تأیید می کنند؛ مانند این روایات، که می فرماید:

(الف) «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من به او واجب می شود.»

(ب) به گفته ابن عمر، پیامبر فرمودند: «هر کس به زیارت من بیاید و انگیزه ای جز زیارت نداشته باشد، بر من این حق را دارد که در قیامت او را شفاعت کنم.» ^{۴۶}

ج: باز در حدیثی فرمود: «هر کس حج کند و قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا مرا در حال حیات زیارت کرده است.»

زیارت پیامبر در گذشته

مقصود زیارت مشروعی است که سنت پیامبر، روش و آداب آن را بیان کرده است و این تیمیه در فرق میان زیارت اهل توحید و اهل شرک می‌گوید:

زیارت مسلمانان از قبور خودشان به این صورت است که به اموات سلام می‌دهند و برایشان جهت مغفرت دعا می‌کنند، همانطور که بر جنازه نماز می‌خوانند، ولی زیارت اهل شرک، شامل تشبیه مخلوق به خالق می‌شود، برای آن، نذر و سجده می‌کنند و به عبادتش می‌پردازند و به اندازه خالق، آن را دوست می‌دارند.^{۴۷}

مؤلف می‌نویسد:

حال با دیده انصاف بنگرید آیا ما پیامبر خود را به این سبک و به این روش زیارت می‌کنیم!؟

خدای سبحان، فرشته‌ها، حاملان عرش، اهل زمین و آسمان گواهی می‌دهند که ما در زیارت پیامبر عظیم الشان، بر این باوریم که او از بهترین بندگان خداست و با اعمال صالح به خدا تقرب می‌جوید و...

ما او را به خالق تشبیه نموده و بر او سجده نمی‌کنیم و آن حضرت را عبادت نمی‌کنیم و شریک خدا قرار نمی‌دهیم.

دعا در کنار قبر پیامبر

مستحب است زائر قبر پیامبر، نزدیک قبر بیاید و رو به قبر و پشت به قبله بایستد و به پیامبر سلام کند.^{۴۸}

مالک بن انس در مناظره‌ای به ابو جعفر منصور در مسجد نبوی گفت: احترام پیامبر بعد از مرگش مانند احترام او در حال حیات است. ابو جعفر پرسید:

ای ابو عبدالله! رو به قبله بایستیم و دعا کنیم یا رو به پیامبر خدا بایستیم...؟

مالک گفت: چرا از کسی که وسیله تو و پدرت آدم به خداوند بوده، روی برگردانی؟

بلکه رو به او کن، از او شفاعت بخواه، خدا او را در آیه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ

تَوَاباً رَحِيماً»^{۴۹} شفیع قرار داده است.^{۵۰}

محمد بن عبد الوهاب می‌گوید: دعا در کنار قبر بدعت و شرک نیست.^{۵۱}

اهتمام قرآن به آثار انبیای سلف

خداوند می‌فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...»^{۵۲}

پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد.

و آنها عبارت از عصای موسی و عصای هارون و لباس‌ها و کفش‌ها و دو لوح از الواح تورات بود.^{۵۳}

به‌خاطر همین آثار بزرگ، خداوند ارزش این تابوت را بالا برد و حفظ کرد تا علامت و نشانه‌ای باشد بر این‌که حکومت طالوت حق است. این آیه اهمیت حفظ آثار دینی و تمدنی را به ما می‌فهماند.

خلفای راشدین و انگشتر پیامبر ﷺ

امام بخاری از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ انگشتری از نقره در دست داشت، بعد از ایشان، ابوبکر و بعد عمر و سپس عثمان به دست کردند و حدود ۶ سال دست عثمان بود تا این‌که در چاه اریس افتاد.^{۵۴}

در اینجا پرسشی به ذهن می‌آید که چرا این همه حرص و توجه به این انگشتر؟ در حالی که انگشتر فراوان است!

ناودان عباس

عبدالله بن عباس می‌گوید: پدرم عباس ناودانی داشت که آب آن به راه عمومی سرازیر می‌شد. روزی عمر لباس‌هایش را به تن کرده، به نماز جمعه می‌رفت که در همین حال، عباس دو جوجه ذبح کرده بود و خون آن‌ها از ناودان سرازیر بود. به هنگام عبور عمر از آنجا

مقداری از خون جوجه‌ها بر سر عمر ریخت. عمر فرمان داد ناودان را از جایش در آورند، سپس برگشت و لباس‌هایش را عوض کرد و به نماز رفت. عباس نزد عمر آمد و گفت: ناودانی که پیامبر با دست خودش آن را نصب کرده بود، از جای کندی؟!

عمر دو باره ناودان را سر جایش گذاشت. ۵۵

اهتمام به کفش‌های پیامبر

از آثار مورد توجه، کفش‌های پیامبر است. علما در باره آن‌ها جزوات مستقلی نوشته‌اند. مقصود از این نوشته‌ها و قلم فرسایی‌ها؛ صاحب کفش‌ها، رسول عظیم الشان، پیامبر خدا ﷺ، می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نحل: ۱۲۵
۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۵۹
۳. جن: ۲۶
۴. شوری: ۵۲
۵. زمر: ۳
۶. انعام: ۱۰۸
۷. مائده: ۳۵
۸. حاکم، محمد، مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵
۹. ابن احمد، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۱۹
۱۰. بقره / ۲۴۸
۱۱. ابن کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۸
۱۲. نساء / ۶۴
۱۳. ابن احمد، محمد، تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۶۵

١٤. كهف / ١١٠
١٥. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ٣، ص ٢٤٥
١٦. ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ٣، ص ٣٨١ و الحاکم، محمد، مستدرک، ج ٢، ص ٥١٠
١٧. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ١٠، ص ٥٠٦
١٨. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ٧، ص ٨١
١٩. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ١، ص ٢٨٤
٢٠. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ٦، ص ١٠٤ و صحیح بخاری، ج ٢، ص ٤٨
٢١. هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ١، ص ٢٦٧
٢٢. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ٥، ص ٣٣٠
٢٣. المشکاة، حدیث ٧١٦
٢٤. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ١٠، ص ٣٥٣
٢٥. صحیح مسلم، ج ٤، ص ٨٢
٢٦. ابن حسام الدین المتقی، علی، کنز العمال، ج ٧، ص ٧٠١
٢٧. ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایه، ج ٤، ص ٢٧١
٢٨. مواهب لدنی، ج ١، ص ٢٩٧
٢٩. هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٤٢
٣٠. صحیح مسلم، ج ٣، ص ١٤٠
٣١. ابن تیمیه، احمد، اقتضاء الصراط المستقیم، ص ٣٤٧
٣٢. صحیح بخاری، ج ٢، ص ١٠٧
٣٣. صحیح مسلم، کتاب الزهد.
٣٤. همان منبع، ج ٨، ص ١١٨
٣٥. صحیح مسلم.
٣٦. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ٢٤، ص ٣٣١
٣٧. آل عمران / ١٦٩
٣٨. بقره: ١٥٤
٣٩. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ص ٢٦٦
٤٠. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ٤، ص ٣٥٧
٤١. ابن یزید، محمد، سنن ابن ماجه.
٤٢. هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٤
٤٣. مناوی، محمد، فیض القدير، ج ٣، ص ٤٠١ و خفاجی، احمد، شرح الشفاء، ج ١، ص ١٠٢
٤٤. فتح الباری، ج ٣، ص ٥٣
٤٥. همان.
٤٦. هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج ٤، ص ٢

٤٧. ابن تیمیہ، احمد، الجواب الباهر فی زوار المقابر، ص ٢١
 ٤٨. خفاجی، احمد، شرح شفاء، ج ٣، ص ٣٩٨
 ٤٩. نساء: ٦٤
 ٥٠. نووی، محیی الدین، الايضاح، ج ٨، ص ٢٧٢
 ٥١. ابن عبد الوهاب، محمد، مجموعه مؤلفات، جزء ٣، ص ٦٨
 ٥٢. بقره: ٢٤٨
 ٥٣. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج ١، ص ٣١٣
 ٥٤. المغانم، ص ٢٦
 ٥٥. ابن قدامه، عبدالله، مغنی، ج ٤، ص ٥٥٤